

های لین را از نظر دقت تنظیم هدف ها، شیوه بیان آنها و نتیجه گیریهای استادانه و دقیق مورد ستایش بسیار قرار می دهد.

لین به هنگام دشواریهای سخت و در زمان بحرانهای بزرگ دوران زندگی سیاسی، خونسردی و آرامش خود را حفظ می کرده است. برخی می گویند در فرهنگ این مرد جسور واژه ترس معنایی نداشته است. در موارد بسیار با سرسختی و نرمش ناپذیری باور نکردنی در برابر مخالفان نظرش ایستادگی می کرده و در پایان حرفش را به کرسی نشانده است. برای نمونه با وجود مخالفت بسیار شدید همکاران نزدیک، پیمان شرم آور صلح با آلمان را امضا می کند. بسیاری از مخالفان دست زدن به انقلاب اکتبر، در برابر سرسختی و اراده او تسلیم می شوند و فرمان انقلاب را به اجرامی گذارند. برخی دیگر از نویسندگان سرگذشت لین او را در موارد بسیار نرمش پذیرا دانسته اند و می گویند این مرد انقلابی با توجه به شرایط زمان و مکان دست به جنگ و گریز می زده و آنچنان که می گویند انعطاف ناپذیر نبوده است. برای نمونه در دوران پس از انقلاب زمانی که کشور با بحران اقتصادی روبرو می شود از بسیاری از اصول سوسیالیسم دور می شود و موجبات حیرت همکاران مارکسیست خود را فراهم می آورد. برخی از سرگذشت نویسان لین توانایی های مغزی او را خیره کننده و ویژگی های روانی - اخلاقی وی را مبهوت کننده به شمار آورده اند. این توانایی ها و ویژگی ها در حد نوع شناخته شده اند.



کتابهای مورد استفاده:

- Lenin, S.Silverman, Prentice - Hall, 1972.
- Lenin, J.Connor, Pegasus, 1968.
- Lenin, L.Schapiro, F. Preacher, Publisher, 1967.
- Portraits of Power, S.Ayling, Barones & Noble, 1963.
- Makers of Red Revolution, O. Coolidge, Houghton, 1963.
- Lenin, L.Trotsky, G. Putnam's Sons, 1971.
- Revolutions, E.Hobsbawm, Pantheon Books, 1967.
- Red October, R. Vaniels, C.S. Sons, 1967.
- V. I. Lenin, E. Topalain, F. Watts, 1983.
- The Life of Lenin, L.Fischer, Harper & Row, 1964.
- Practice and Theory of Bolshevism, B. Russell, Simon and Shuster, 1962.

گاندی کیست

این گاندی کیست که نه فیلسوف است، نه دانشمند، نه نویسنده، نه سیاستمدار و حتی نه پیام آور اما بزرگترین مردان قرن ما به ستایش از او می پردازند؟ این گاندی کیست که فیلسوف و شاعر نامدار هند «تاگور» به او لقب «مهاتما» می دهد و وی را «روح بزرگ» می نامد؟ چرا «تولستوی» نویسنده بزرگ روس کوشش های او را برترین در جهان می خواند و نویسنده فرانسوی «رومن رولان» داستان زندگیش را می نویسد؟ گاندی چه کرده است که بزرگترین دانشمند قرن ما «انشتین» او را روشن بین ترین سیاستمدار جهان می شناسد؟ گاندی چه کرده است که سیصد میلیون هندی او را «مرد مقدس» می دانند؟ این مرد چه ویژگی هایی دارد که به «وجدان یک ملت» تبدیل می شود؟ چرا «چارلی چاپلین» ها «برناردشا» ها و حتی «موسولینی» ها به دیدارش می شتابند؟ چرا تشریفاتی ترین شاه جهان «جورج پنجم» و نیز ملکه انگلستان به ناچار در حالی با او گفتگو می کنند که تن پوشی لنگ مانند برتن دارد و بادم پایبی به کاخ آمده است؟ این مرد بی آزار فروتن و استخوانی کیست که «پاپ» حتی از دیدنش بیم دارد و «چرچیل» از شنیدن نامش کف

برده‌ها می‌آورد. این هندوی ناتوان و نیمه‌جان که گاهی چوبی دراز در دست دارد با چه سلاحی بر نیرومندترین امپراتوری جهان پیروز می‌شود؟ به راستی این مرد کیست؟

گانندی «انسانی جهانی» است. در برابر آن «حقیقت» که گانندی می‌شناسد مرزها ناپدید می‌شوند، نژادها رنگ می‌بازند، دین‌ها معنای خود را از دست می‌دهند و نوع انسان «خانواده» جلوه می‌کند. از دید گانندی آنچه در جهان وجود دارد «مقدس» است.

«راستی و درستی» بزرگترین ارزش در جهان هستی است. در راه «حقیقت» اگر لازم باشد باید دین و مذهب، ملیت و حتی آزادی را فدا کرد. شخصیت گانندی ترکیبی از شخصیت‌های «بودا»، «سقراط»، «مسیح» و «ولتر» را به خاطر می‌آورد.

این مرد که از اوج آسمان‌ها به «دین‌های زمینی» می‌نگرد خود را یک مسیحی، یک هندو، یک مسلمان و یک یهودی می‌نامد. به هواداران دین‌ها و مذهب‌ها می‌گوید در جهان فقط یک «حقیقت» وجود دارد. در سرزمین هند میلیون‌ها هندی را که «نجس» می‌نامند «فرزندان خدا» لقب می‌دهد. هدف این مرد تنها آزادی هند نیست. او می‌خواهد تا «راستی و درستی» بر سیاره زمین فرمان‌روایی کند. او می‌خواهد تا انسان‌هایی آزار و گیاه‌خوار، خویشان دار، آزاده و هوادار حقیقت باشند. گفتار، رفتار و ویژگی‌های روانی و اخلاقی گانندی به گونه‌ای است که با گذشت زمان توده‌های مردم هند شیفته و شیدایش می‌شوند و پیام‌آورش می‌دانند. گانندی با راه‌پیمایی‌ها و سفرهای بی‌پایانش در هند، در این سرزمین ۷۰۰/۱۰۰ دهکده در قلب دهقانان هند جا می‌گیرد. این مرد لاغر در تن پوش فقیرانه خود با گفتار و رفتار «مسیحایی» خویش به نماد یا «مظهر هند» تبدیل می‌شود. در سراسر جهان نام گانندی با نام هند درهم می‌آمیزد. جاذبه شخصیت و کشش روانی او به اندازه‌ای نیرومند

است که حتی زمانی که به عنوان منبهم در دادگاه حاضر می شود قاضی بی اختیار به او تعظیم می کند و پس از اعلام رای در برابر وجدانش شرمنده می شود.

گرچه نه سیاستمدار است و نه دانشمند اما در مبارزه سیاسی دست به ابتکاری می زند که در اثر آن ملتی بزرگ و سیصد میلیونی در مبارزه درگیر می شود. این همان روشی است که مبتکر آن نام «ساتیا گراها» را بر آن می گذارد. روشی که ملتی ناتوان و گرسنه در سایه آن پشت نیرومندترین امپراتوری جهان را به خاک می رساند. تأثیر پیروزی گاندی در هند آنچنان در جهان گسترده می شود که در طول مدت پانزده سال پس از استقلال هند در بیش از صد مستعمره انگلستان، فرانسه، هلند و بلژیک مردم این مستعمره ها دست به مبارزه و شورش می زنند و به استقلال دست می یابند. سیاهان ستم دیده آمریکا به روش گاندی دست به راه پیمایی در سرزمین جهان خواران می زنند. کارنامه گاندی در پایان زندگی گواهی می دهد که این مرد به راستی شایستگی لقب هایی چون «مرد مقدس»، «روح بزرگ»، «رهایی بخش هند» و «پرچم استقلال» را داشته است. پس از آن که سه گلوله آتشین به زندگیش پایان می دهند «دارایی» که از او به جا می ماند از «ثروت» یک دهقان فقیر هندی بیشتر نیست. گرچه گاندی به مانند بسیاری از انسان ها کمبودها و ضعف هایی داشت و ناتوان از درک بسیاری از پدیده های اخلاق بود اما در مجموع یکی از بهترین انسان هایی است که بر روی سیاره زمین راه رفته است.

ایرانیان مبارز از روش های گاندی در راه آزادی و رهایی ملت ستم دیده ایران درس های بسیار می توانند بیاموزند. بسیاری از روش های مبارزه این مرد بزرگ از بوته آزمایش و عمل سربلند بیرون آمده اند. بسیاری از این روش ها با فرهنگ کشور ما و با شرایط روانی - فکری هم میهنان ما هم آهنگی

دارند. در شرایط کنونی ایران ابتدا باید «ترس مردم بریزد» سپس مبارزه توده های مردم همگانی شود. با بهره برداری از بسیاری از روش های گاندی در ایران با خونریزی کمتر نیز می توان به پیروزی رسید. شاید این نوشتار کوتاه کمکی در این راه باشد.

فرزندی از مادر گیتی

«رومن رولان» نویسنده زندگی نامه گاندی کتاب خود را چنین آغاز می کند: «چشمان آرام و کدر، کوتاه قد و ریزاندام، با صورت لاغر و گوش های بزرگ برگشته، شب کلاهی سفید بر سر و جامه سفیدی از پارچه خشن دربر، پا برهنه. غذایش برنج است و میوه و بجز آب نمی آشامد. روی زمین می خوابد، کم می خوابد و دایم کار می کند. گویی جشمش به حساب نمی آید. در برخورد اول هیچ چیز در او جلب توجه نمی کند. مگر حالت صبری عظیم و عشقی بزرگ ... به سادگی کودکان است، و حتی با رقیبان خود نیز مهربان و مؤدب. صمیمیتی بی شائبه دارد. با فروتنی تمام به انتقاد از خود می پردازد و به قدری وسواسی است که شکاک به نظر می رسد و گویی با خود می گوید من اشتباه کرده ام. هیچ سیاستی در کارش نیست. از این که دیگران را با نطق و خطا به تحت تأثیر قرار دهد گریزان است، و یا بهتر بگوییم اصلاً به این فکر نیست...»

«این است مردی، که سیصد میلیون انسان را برانگیخته و امپراتوری بریتانیا را متزلزل ساخته و در سیاست بشری نیرومندترین جنبشی را که از قریب دو هزار سال پیش به این سو واقع شده پدید آورده است.»

xxxxxx

گانندی نزدیک به ۱۲۵ سال پیش در شهری به نام «پوربندر» در هند چشم به جهان می‌گشاید. پدر و مادرش او را «مهندس کرم چند» می‌نامند. این کودک که در اکتبر سال ۱۸۶۹ به دنیا می‌آید کوچک‌ترین فرزند یک خانواده پر فرزند است. پدر بزرگ و پدرش به بالاترین مقام‌های محل زندگی خود دست می‌یابند و هر دو مدتی نخست وزیری از امیرنشین‌های استان «گجرات» می‌شوند. اجداد گانندی به طبقه بازرگان تعلق داشتند و نام خانوادگی آنها یا گانندی به معنای بقال یا خوار بار فروش است. پدر گانندی گرچه سواد چندانی نداشت اما به استواری شخصیت و استقلال رای شهرت داشت و چندین بار با مقام‌های بالاتر از خود به شدت درگیر شد. برخی او را مردی تندخو می‌دانستند. اما مردی دست و دل باز و بخشنده بود. پول‌برایش ارزش چندانی نداشت و پس از مرگ دارایی چندانی برای خانواده باقی نگذاشت. مادر گانندی بی‌سواد اما به شدت مذهبی بود. شخصیت مادر بر روی پسر آثاری بسیار ژرف بر جانهاد. گانندی بعدها در زندگی نامه خود گفتار و رفتار مادر را «مقدس‌گونه» می‌خواند. از ریاضت‌کشی‌های مادر، روزه‌گیری‌های پیاپی و طولانی، نیکوکاری‌های بی‌چشمداشت و نیروهای معنوی- او با ستایش بسیار یاد می‌کند.

خانواده گانندی در هند از طبقه تا اندازه‌ای ثروتمند و هوشمند به شمار می‌رفت. پدر و مادر معتقد به مذهب «جانسیم» بودند. اما در زادگاه گانندی یا «پوربندر» پیروان سایر مذاهب‌ها نیز زندگی می‌کردند. بزرگترین اصول باورهای مذهب خانواده گانندی در «بی‌آزاری»، «گیاه‌خواری»، «خویش‌تن‌داری» تحمل سختی، و «حلول ارواح» خلاصه می‌شود. در چنین محیطی است که گانندی بزرگ می‌شود و به مدرسه می‌رود. مادر که خود بی‌اندازه مذهبی است در پرورش دینی فرزندان به شدت کوشاست. مادر به سنت‌های

دینی، اجتماعی و خانوادگی در هند با تمام توان وفادار است و از فرزندان می خواهد که آنان نیز چنین باشند.

نخستین آموزش های رسمی گاندی در یک معبد یا نیایشگاه مذهبی آغاز می شود. در این معبد وی با کتاب های مذهبی هند و نیز با قرآن آشنا می شود. گاندی از همان دوران کودکی و نوجوانی با سایر مذہب ها نیز آشنایی پیدا می کند زیرا شهری که در آن بزرگ می شود بندری است که رفت و آمد بسیار دارد. در پوربندر پیروان دین های هندی، مسلمانان، زردشتیان و بوداییان زندگی می کنند. زمانی که هفت سال دارد پدرش نخست وزیر امیر نشین محلی می شود و در هفت سالگی گاندی - بدون آگاهی او - دختری را برایش نامزد می کنند. گرچه گاندی در محیط مدرسه دانش آموزی چندان زرنگ و باهوش به نظر نمی رسد اما برخی از ویژگی هایش جلب توجه بسیار می کنند. این نوجوان وظایف خود را بسیار جدی می گیرد و احساس مسئولیت در او بسیار نیرومند است. این دانش آموز گوشه گیر، ریزاندام و لاغر که گوش های بزرگ و برگشته ای دارد بسیار کمرو و خجالتی است. در چشمان آرام و کدرش برقی از شیطنت و زیرکی دیده می شود. اما رویهم رفته نه تنها شاگرد برجسته ای نیست بلکه در یاد گرفتن جدول ضرب با دشواری روبرو می شود. در سیزده سالگی در دورانی که هنوز دانش آموزی بیش نیست برایش زن می گیرند. پدر و مادر بنا بر سنت مذہب خود براین باورند که فرزندانشان باید در دوران نوجوانی به زناشویی پردازند. دختر سیزده ساله ای به نام «کاستوربا» که از خانواده بازرگان است نامزد سوم و همسر گاندی می شود زیرا دو دختر دیگر که برایش نامزد شده بودند هر دو در کودکی می میرند. گرچه این همسر را پدر و مادر برای پسر خود انتخاب می کنند اما گاندی و کاستوربا بیش از شصت سال با یکدیگر زندگی می کنند و چهار پسر از آنان به دنیا می آید. گاندی بعدها در کتاب «سرگذشت من» که خود نویسنده آن است در زمانی که مردم

هند او را مقدس می دانند اعتراف می کند که با همسر کودک مانند خود بیش از اندازه به عشق بازی می پرداخته و در برآوردن خواهش های شهوانی تندروری می کرده است. در دوران نوجوانی بنا برآموزش های خانوادگی و دستورهای مذهب هند و «راستی و درستی» و «پرهیز غذایی» را دو اصل بزرگ زندگی خود می شناسد اما در برابر «لذت جنسی» تسلیم می شود و از این نظر نمی تواند یک هندوی واقعی باشد. در همین دوران نوجوانی است که علیه برخی از دستورهای مذهبی یا بت پرستی و جنبه های انحرافی مذهب هندو سر به شورش بر می دارد. به تشویق یکی از دوستان مسلمان خود دست به بزرگترین کفر در مذهب هندو و بالاترین پیمان شکنی در خانواده می زند و به گوشت خواری می پردازد. چنین می پندارد که دلیل بزرگ نیرومندی انگلیسی ها گوشت خواری آنانست. می خواهد تا چون مردان انگلیسی نیرومند شود تا بتواند با آنان دربیافتد. گوشت بز در نظرش چون چرم جلوه می کند و در همین دوران است که با گردآوری ته سیگار از کوچه و خیابان به دود کردن می پردازد. دیری نمی گذرد که به خاطر کفر بزرگ گوشت خواری و عهد شکنی با پدر و مادر به سختی دچار عذاب وجدان می شود و بار دیگر نیروی کوبنده راستی و درستی تن و روانش را به شدت تکان می دهد. گاندی نوجوان با خود می اندیشد نیرومندی بدن را باید در راه راستی و درستی فدا کرد و به این نتیجه می رسد که ناتوانی جسمی بسیار برتر از گول زدن پدر و مادر است. عصیان و سرپیچی را کنار می گذارد و بار دیگر هندوی راستین می شود. گاندی در سراسر زندگی طولانی خود راستی و درستی را برتر از ملت، میهن و مذهب می شمارد. وی در زندگی ارزشی بالاتر از حقیقت نمی شناسد و همه چیز را در راه آن فدا می کند.

آشنایی با مسیح در لندن

گانندی در دوران تحصیل در دبستان و دبیرستان نه تنها دانش آموزی برجسته نیست بلکه به دلیل کمرویی بسیار، گوشه گیری و کندی نمایان در کارها آینده اش نگران کننده جلوه می کند. گانندی می خواهد برای ادامه تحصیل به انگلستان برود. در رشته حقوق درس بخواند و به عنوان وکیل دادگستری در هند به کار پردازد. بزرگان خانواده با این سفر به سختی مخالفند. زیرا باورهای مذهبی او را در خطر می بینند. پدرچشم از جهان فرو بسته و مادر گرچه با این سفر موافق نیست اما پس از سوگند دادن فرزندش به این سفر رضایت می دهد. به خاطر مادر، گانندی سوگند یاد می کند که هرگز گوشت نخورد، شراب ننوشد و با زن هم بستر نشود. زمانی که بار سفر می بندد ریش سفیدان خانواده او را از طبقه خود طرد می کنند و بیگانه اش می خوانند. گانندی زن و پسرش را به مادر می سپارد و روانه انگلستان می شود.

زمانی که برای نخستین بار وارد لندن می شود نوزده سال دارد. جوانی است که کمرویی، بی دست و پایی و ندانم کارهایش بیش از جثه ریز، پوست قهوه ای رنگ و سرو وضعش جلب نظر می کنند. به دلیل نا آشنایی با محیط تازه، در هوای سرد لندن لباس نازک و سفید رنگ به تن دارد و تنها آدمی است که بین دیگران یک سفید پوش کامل است. گویا چنین می پنداشته که بیشتر مردان در لندن کت و شلوار سفید می پوشند. چون جامه دان هایش را به این زودی تحویل نمی دهند این سفید پوشی خنده آور مدتی به طول می انجامد و این جوان کمرو و خجالتی بسیار شرمنده و آزرده می شود.

گانندی در یکی از دانشکده های لندن که به «آسان گیری» شهرت جهانی دارد نام نویسی می کند و در رشته حقوق به درس خواندن می پردازد. این جوان هندی تصمیم دارد از خود یک «جتلمن تمام عیار انگلیسی» بسازد. از

همان آغاز ورود به لندن با بزرگترین دشواری روبرو می شود. همه گوشتخوارند و او می خواهد گیاهخوار باشد. به دلیل ناآشنایی با محیط، کمرویی و بی دست و پایی با بد غذایی و گرسنگی روبرو می شود، بارها دستش می اندازند و این پرهیز غذایی رنج بسیار برایش به ارمغان می آورد. پس از مدتی با دشواری فراوان با گیاهخواران لندن آشنا می شود و به گروه آنان می پیوندد.

در سه ماه اول زندگی در لندن به دنبال برنامه تبدیل خود به «جنتلمن» به یاد گرفتن رقص، نواختن ویولن و تمرین سخنرانی می پردازد. در همین دوران است که لباس های گران قیمت می خرد و با تلاش بسیار می کوشد تا سرو وضع مرتب و آراسته ای داشته باشد. اما چندی نمی گذرد که به شدت صرفه جو می شود و حساب هزینه روزانه را با وسواس بسیار نگاه می دارد. آشنایی با هواداران جنبش گیاهخواری در لندن دگرگونی های بزرگی در رفتار و اندیشه های گاندی جوان پدید می آورند. برخی از این گیاهخواران مردانی روشنفکرند که بسیاری از اندیشه هایی آنان نوآورانه و انقلابی شمرده می شوند. این گیاهخواران به بسیاری از اصول دین بودا و مذهب هندوها اعتقاد دارند و در نظر آنان بالاترین مذهب ها مذهب راستی و درستی است. نخستین کوشش های اجتماعی گاندی دانشجو با شرکت در جلسه های انجمن گیاهخواران آغاز می شود. اما در زمان شرکت در این جلسه ها آنچنان کمرو و «خودکم بین» است که وقتی سخنی برای گفتن دارد از دیگران می خواهد تا به جای او حرف بزنند. حتی نوشته اش را هم خودش نمی تواند بخواند و دیگران باید برایش بخوانند. در دوران دانشجویی در لندن کتاب های بسیار می خواند و این کتاب ها آثاری بسیار ژرف در اندیشه ها و رفتارش پدید می آورند. به بررسی و کاوش در کتاب های مقدس دین های بزرگ و جهانی می پردازد. با اندیشه های بودا آشنا می شود. سرگذشت و آموزش های

پیام آور اسلام را می خواند. تورات را کتابی خسته کننده می یابد اما انجیل هیجان بزرگی در او پدید می آورد و آموزش های مسیح به شدت تکانش می دهند. داستان «موعظه بر فراز کوه» تا ژرفای روانش نفوذ می کند. کتاب هایی در رشته های حقوق، تاریخ، مذهب و اخلاق میخواند و اعتقاد آنان به انصاف و رعایت ادب در برابر دیگران ستایش او را بر می انگیزد. در بیست و دو سالگی تحصیلات خود را در انگلستان به پایان می رساند. فردای همان روزی که پروانه وکالت می گیرد رهسپار میهن می شود.

گانندی در مدت سه سال زندگی دانشجویی آگاهی های چندانی در باره ماهیت حکومت در انگلستان و مبارزه های طبقاتی در آن کشور به دست نمی آورد. دولت انگلیس به نظرش خیرخواه و پیشرفته جلوه می کند و انگلیسی ها را مردمانی مؤدب، متمدن و آداب دان می بیند.

هندی که آدم نیست!

پس از بازگشت به کانون خانواده در می یابد که مادرش مدتی است چشم از جهان فرو بسته و این خبر دردناک را به او نداده اند. گانندی می کوشد تا در شهر بمبئی به عنوان وکیل دادگستری به کار پردازد. اما گویی شخصیت این جوان کمرو که گاهی نیز «بی دست و پا» جلوه می کند کمترین سازشی با وکالت در دادگستری و دفاع از دیگران ندارد. زیرا در نخستین محاکمه ای که در نقش وکیل مدافع در دادگاه و در برابر قاضی نمایان می شود زبانش بند می آید، دهانش قفل می شود و حتی یک کلمه هم نمی تواند حرف بزند. کار وکالت را به کس دیگری وا می گذارد و از دادگاه بیرون می رود. با این که برادر بزرگتر و بانفوذش می کوشد تا وی در کار وکالت موفقیتی به دست آورد اما در گانندی توانایی این کار نیست و پیشرفت چندانی در کارش پدید نمی آید. نزدیک به دو سال را با «عرضحال نویسی» و کارهای جزئی در امور دادگستری و وکالت

می‌گذرانند و موجبات ناامیدی و نگرانی دیگران را پدید می‌آورد. گاندی از همان آغاز پرداختن به کار وکالت به جنبه‌های اخلاقی - انسانی این پیشه به شدت توجه می‌کند. از پذیرفتن وکالت‌هایی که به نظرش می‌رسد موکلش دفاع ناپذیر یا گناهکار است سر باز می‌زند. گاهی نیز جنبه‌هایی از شعل وکالت را برخلاف اخلاق می‌داند. در همین دوران جریانی پیش می‌آید که خود ضربه‌ای کوبنده بر شخصیت گاندی فرو می‌آورد و برآینده او نقش می‌گذارد. در دفتر کار یک انگلیسی بگو مگوهایش با کارمند انگلیسی بالا می‌گیرد. کارمند به او می‌گوید از دفتر کارش بیرون رود، گاندی سرپیچی می‌کند اما مستخدم او را بیرون می‌اندازد. وقتی گاندی شکایت می‌کند و می‌گوید که به حیثیت وی توهین شده جواب می‌شود که یک هندی حیثیتی ندارد که به آن توهین شود.

در دورانی که گاندی به صورت وکیلی ناموفق و ناخشنود به زندگی ادامه می‌دهد ناگهان پیشنهادی به او می‌رسد که نه تنها زندگیش را تا پایان عمر تغییر می‌دهد بلکه تاریخ ملت هند را نیز دگرگون می‌سازد.

در باغ وحش

یک بازرگان ثروتمند هندی سبب می‌شود تا وکیل ناموفق از آفریقای جنوبی سر در بیاورد. این بازرگان که «دادا عبدالله» نام دارد تاجر مشهوری است که ساکن آفریقای جنوبی شده و به یک وکیل هندی نیاز دارد. گرچه این بازرگان وکلای اروپایی دارد اما از طرف کارمندان این تاجر در بمبئی از گاندی درخواست می‌شود به آفریقای جنوبی برود و به دفاع از پرونده بپردازد. گاندی این دعوی بزرگ و ۴۰،۰۰۰ «پوندی» را می‌پذیرد و در بیست و چهار سالگی رهسپار آفریقای جنوبی می‌شود. در این زمان تنور آتش تبعیض نژادی در این کشور به شدت داغ است. بین ۶۵۰۰۰ تا ۷۵۰۰۰ هندی در

آفریقای جنوبی زندگی می کند. تعداد بومیان سیاه پوست بیش از دو میلیون نفر است و نزدیک به نیم میلیون سفید پوست اروپایی ساکن این کشورند. سفید پوستان از هندیان بسیار متفرند و آنان را «سرطان آسیایی» لقب داده اند. دولت نژاد پرست تصمیم دارد با خشونت و آزار هندیان آنان را ناچار از بازگشت به هند کند و کسی جرئت مهاجرت از هند به آفریقای جنوبی را نداشته باشد. مهاجرت آسیاییان به این کشور ممنوع اعلام می شود. دولت از راه وضع مالیات های سنگین، توهین و تحقیر هندیان، بازداشت و زندانی کردن آنان، خشونت های پلیس، چپاول دارایی های هندیان به راه های گوناگون و کشتارگاه گاهی آنان می کوشد تا هندیان ساکن را ناچار از خروج از کشور کند. در چنین اوضاع و احوالی است که گاندی مردی کوچک اندام با پاهایی ناتوان قدم بر سرزمین نژاد پرستان می گذارد. آتش تبعیض نژادی در همان نخستین هفته ورود چنان پوست قهوه ای رنگش را می سوزاند که اگر قرار دادش یک ساله نبود در همان هفته جان خود را از مهلکه نجات می داد. اما جریان رویدادها و گردش روزگار به گونه ای است که گاندی بیش از بیست سال مهمان ناخوانده سرزمین نژاد پرستان می شود و دمار از روزگارشان به در می آورد.

گرچه گاندی در آغاز ورودش به آفریقای جنوبی هم چنان به شدت کمروست و حتی بی کفایت به نظر می رسد اما رفته رفته نشانه های بزرگی و حتی رهبری در او نمایان می شوند. گویی در میان هم میهنان دور افتاده از وطن خود احساس آشنایی بیشتری به او دست می دهد - هم میهنانی که اکثریت بزرگی از آنان را به چشم برده اجیر می نگرند و با لقب «عمله» از آنان یاد می کنند. از سوی دیگر، در جامعه هندیان خود را درس خوانده لندن می بیند کسی که از امپراتوری انگلستان پروانه وکالت گرفته است.

زمانی که در جلسه دادگاه قاضی به او دستور می دهد تا دستارش را از سر

بردارد گاندی به خود جرئت می دهد و دستورش را نمی پذیرد. از دادگاه بیرون می آید، اعتراض می کند و شکایت خود را به روزنامه محل می فرستد. هندیان با دلسوزی به این جوان بی خبر می نگرند و می دانند که «درباغ نیست و از مرحله پرت است» در همان نخستین روزهای ورود به آفریقای جنوبی سوار قطار راه آهن می شود. مأمور قطار به او می گوید باید از بخش درجه یک به بخش درجه سه برود. گاندی بلیت درجه یک خود را نشان می دهد. مأمور بار دیگر به او می گوید جای او در بخش درجه یک نیست. گاندی ایستادگی می کند. در ایستگاه بعد وی را همراه با جامه دانش از قطار بیرون می اندازند. تمام شب را تا صبح در ایستگاه از شدت سرما به سختی می لرزد. همان روز سوار قطار بعدی میشود. از او می خواهند تا نزدیک پای راننده بنشیند، گاندی اعتراض می کند، نگهبان قطار او را بیرون می کشد و به سختی می زند. بسیاری از مسافران به هواداری از گاندی دست به اعتراض می زنند.

این تجربه های تلخ و دست اول به شدت گاندی را تکان می دهند. او هرگز در دوران دانشجویی در انگلستان با چنین توهین ها و تحقیرهای کوبنده ای روبرو نشده بود. در هند نیز با انگلیسی ها یا اروپاییان دیگر سر و کار چندانی نداشت. اما اینجا - آفریقای جنوبی - به راستی دنیایی دیگر و جهنمی سوزان است. هر روز پیش از روز پیش به ظلم و ستم بی پایانی که به هم میهنانش روا می دارند پی می برد و هیجانی عظیم بر تن و روانش چیره می شود. تکان های روانی که از ضربه های کوبنده تبعیض نژادی پدید آمده اند تا مغز استخوان و تا ژرفای روانش پیش می روند. دگرگونی های بزرگ در گفتار و رفتارش پدید می آیند. این وکیل تازه وارد با گاندی کمرو و بی دست و پا بدرود می گوید و به «گاندی» مبارز آرام اما تسلیم ناپذیر خوش آمد می گوید.

نخستین شکوفه های بزرگی

از این زمان به بعد است که گاندی می کوشد تا هندیان ساکن آفریقای جنوبی را با یکدیگر متحد می کند و آنان را به مبارزه برای گرفتن حقوق انسانی، اجتماعی و سیاسی خود فرا خواند. از هم میهنان خود می خواهد تا در پاکیزگی خود، خانه و خانواده کوشا باشند، زبان انگلیسی را یاد بگیرند و آداب زندگی اجتماعی را بیاموزند تا دیگران نتوانند آنان را دست بیاندازند. وی دست به مبارزه علیه تبعیض نژادی در سفر با قطار راه آهن می زند و در شکایتی که یکی از هندیان علیه رفتار با او در جریان سفر شده بود مخالفان تبعیض نژادی پیروز می شوند.

گاندی پیش از پایان نخستین سال زندگی در آفریقای جنوبی با برخی از کتاب ها و اندیشه های «تولستوی» نویسنده و اندیشمند بزرگ روسیه آشنا می شود. کتاب او به نام «قلمرو خدا در درون توست» را می خواند. اندیشه ها و نظریات تولستوی - پشت پا زدن به زندگی اشرافی، ساده و فقیرانه زیستن، چون دهقانان لباس پوشیدن و یکی از آنها بودن... او را به هیجان می آورد.

قرارداد یک ساله گاندی به عنوان وکیل یک شرکت بازرگانی هندی پس از یک سال به پایان می رسد. وی آماده می شود تا به هند بازگردد و در کشتی جا ذخیره می کند، اما ناگهان در روزنامه می خواند که سفیدپوستان آفریقای جنوبی در نظر دارند در مورد ساکنان هندی این کشور دست به اجرای محدودیت های تازه ای بزنند و در نتیجه فشار زندگی بر آنان بیش از پیش افزایش یابد. گاندی تصمیم می گیرد سفر را به عقب اندازد و علیه این بیدادگری تازه دست به مبارزه بزند. از همین زمان با تلاش فراوان می کوشد تا هندیان پایتخت را متحد کند، آنان را آموزش دهد و مقام های دولتی را زیر

فشار بگذارد. در مورد حق رأی هندیان و محدودیت های آن دادخواست هایی به کانون های قانون گذاری و به اداره مستعمرات انگلستان می فرستد و نامه ها و شکایت های بسیار به دادگاه ها می فرستد یا در روزنامه ها به چاپ می رساند. در همین زمان مقدمات تشکیل «کنگره هندیان ناتال» را فراهم می کند و می کوشد تا هندیان کانونی برای گردهم آیی، گفتگو و تصمیم گیری داشته باشند.

برخی از مبارزه های گاندی با پیروزی های نسبی روبرو می شوند. حق رأی هندیان به میزان محدود رعایت می شود، از میزان تبعیض علیه آنان کاسته می شود. هندیان ساکن آفریقای جنوبی تا حدودی با یکدیگر متحد می شوند. پس از گذشت نزدیک به سه سال گاندی برای آوردن زن و فرزندش به آفریقای جنوبی به میهنش باز می گردد. مبارزه های وی در دفاع از خواست ها و حقوق هندیان ساکن آفریقای جنوبی در هند بازتاب هایی داشته و اندک شهرتی برای او پدید آورده اند. در هند هم میهنان خود را در جریان وضع دردناک و توهین آمیز هندیان ساکن آفریقای جنوبی می گذارد. اعلامیه هایی منتشر می کند و از مقام های دولتی می خواهد تا در دفاع از این مهاجران دور از میهن به کارهای اثر بخشی دست بزنند. گاندی به چند شهر سفر می کند، برای روزنامه ها مقاله می نویسد و به سخنرانی می پردازد. اما زمانی که در بمبئی می خواهد از روی نوشته ای برای جمعیت سخنرانی کند بار دیگر کمروبی شدید گذشته زبانش را بند می آورد و به تاجر شخص دیگری نوشته او را می خواند.

در این زمان کوشش های گاندی مورد توجه دو تن از مبارزان و رهبران بزرگ سیاسی هند واقع می شوند. «تیلک» یکی از نیرومندترین رهبران سیاسی هند به شمار می رود. مردی است باهوش، با اراده ای نیرومند و شخصیتی پرکشش. ریاضیدان و حقوقدانی است که اعتنایی به جاه و مقام

ندارد. پیشوای هند به شمار می رود و گاندی جوان یکی از شاگردان و مریدان اوست. «تیلک» گرچه اصلاح طلب است اما از نظریه کوشش های انقلابی هواداری می کند. رهبر بزرگ دیگری که به کوشش های گاندی در آفریقای جنوبی با نظری ستایش انگیز می نگرد «گخله» نام دارد. این مرد یکی از رهبران جنبش استقلال هند به شمار می رود. مردی است میهن دوست اما وفادار به امپراتوری انگلستان. عشقی شورانگیز به هند دارد و می خواهد تا کشورش از راه قانون اساسی و انتخابات ملی به استقلال دست یابد. گاندی به «گخله» با نظر مرشد و استاد خود می نگرد کند و محبتی ویژه به او دارد. این دو رهبر در جریان تلاش های گاندی در جهت آگاهانیدن مردم از وضع دردناک هندیان مقیم آفریقای جنوبی او را یاری می دهند. آوازه گاندی در هند در این زمان اندکی بالا می گیرد.

در آغاز سال ۱۸۹۶ گاندی همراه خانواده به آفریقای جنوبی باز می گردد. اما یکی از خبرگزاری ها گزارش های نادرستی در باره کوشش های ضد تبعیض نژادی او در هند انتشار داده و گروهی مأموریت دارند تا او را به شدت گوشمالی دهند. به کشتی مدت بیست و سه روز اجازه ورود به بندر داده نمی شود. زمانی که گاندی با بی باکی از کشتی پیاده می شود گروهی با پرتاب سنگ و تخم مرغ به او خوشامد می گویند و برخی نیز قصد کشتن وی را دارند. اما همسر رئیس شهربانی او را می شناسد و به دادش می رسد. پس از مدتی گزارش دروغ خبرگزاری آشکار می شود. از او پوزش می خواهند و زمانی که دروغ پردازان را می بخشد و به دادگاه شکایت نمی کند بر محبوبیت و آوازه اش افزوده می شود.

گاندی سرباز امپراتوری

در سال ۱۸۹۹ جنگی بین دولت آفریقای جنوبی که بخشی از امپراتوری

انگلستان است با دولت آزاد «بوئر» که بخش دیگری از آفریقای جنوبی است در می گیرد. گرچه هر دو دولت، هندیان ساکن را شهروندان درجه دوم به حساب می آورند و رفتارهای تبعیض نژادی را به سختی دامن می زنند اما در «جنگ بوئر» گاندی از انگلستان پشتیبانی می کند. وی خود را یکی از شهروندان امپراتوری انگلیس به شمار می آورد و چنین می اندیشد که وجود انگلستان برای آسایش و رفاه جهان لازم است. گاندی معتقد است که تبعیض ها و بی عدالتی ها در نتیجه انحراف هایی در اجرای قوانین امپراتوری پدید آمده اند. آگاهی های وی در آن زمان از سیاست بهره کشی و ماهیت استعماری این امپراتوری جهانخوار بسیار ناچیز است.

گاندی از هواداران خود می خواهد تا در این جنگ به نیروهای امپراتوری پیوندند و به یاری انگلستان بشتابند. خود گروه کمک رسانی به زخمیان جنگ را سازمان می دهد و «گروهان آمبولانس» را پدید می آورد. با سادگی تمام چنین می پندارد که کوشش های هندیان سبب خواهد شد تا سفید پوستان دست از تبعیض نژادی بردارند و به حقوق انسانی و اجتماعی آنان احترام بگذارند. اما پس از مدتی به ساده اندیشی و نادرستی پندار خود پی می برد. در این زمان گاندی تا اندازه ای موجبات هم بستگی هندیان را پدید آورده و کانون گردهم آیی آنان یا «کنگره هندیان ناتال» را سازمان داده است. در آخرین ماه های سال ۱۹۰۱ تصمیم می گیرد برای همیشه به هند بازگردد و در بمبئی به کار وکالت پردازد. بار سفر می بندد و به همراه زن و فرزندانش رهسپار هند می شود. اما پیش از این سفر هوادارانش از او قول می گیرند اگر به وجودش به سختی نیازمند شدند باید به آفریقای جنوبی بازگردد.

گاندی در نظر دارد در هند دست به کوشش های سیاسی بزند. پس از بازگشت در جلسه های کنگره ملی هند شرکت می کند. اما پیش از پنج دقیقه به او فرصت سخنرانی نمی دهند. زیرا هنوز آوازه چندان ندارد و مرد سیاسی

بزرگی به شمار نمی رود. در این بازگشت نیز گاندی از راه سخنرانی ها و نوشتن مقاله ها وضع دردناک هندیان ساکن آفریقای جنوبی را به آگاهی مردم، مقام های دولتی هند و زمامداران انگلیسی آن کشور می رساند. گاندی - براساس یکی از اصول بزرگ زندگی خود - به سفر در هند می پردازد. زیرا بر این باور است که دردهای مردم را با خود مردم باید در میان گذاشت. کسی که می خواهد برای مردم کاری به انجام برساند هیچ راهی جز این ندارد که در میان مردم باشد. گرچه در این دوران با بسیاری از رهبران سیاسی هند و از جمله با «گنخله» دیدار می کند اما در مجموع به این نکته بزرگ پی می برد که فرمان روایی انگلیسی ها در هند بسیار نیرومند است. کنگره هند تاب و توان چندانی ندارد و بسیاری از کوشش های سیاسی ظاهرسازی هایی بیش نیستند.

پایگاه مذهبی - سیاسی

در این زمان پیامی بسیار فوری از سوی هوادارانش در آفریقای جنوبی به او می رسد. این هواداران با اصرار تمام از او می خواهند تا به آفریقای جنوبی باز گردد و قولش را به او یادآور می شوند. گاندی چاره ای جز ترک هند ندارد. زن و فرزندان را پشت سر می گذارد و به آفریقای جنوبی باز می گردد. پس از بازگشت از هند در می یابد که همکاری هندیان در جنگ «بوئر» و کمک آنان به دولت آفریقای جنوبی هیچ تأثیری نداشته و مقام های این کشور کمترین توجهی به وعده های خود ندارند. گاندی متوجه می شود که هندیان ساکن آفریقای جنوبی اگر بخواهند به حقوق انسانی خود برسند راه بسیار درازی در پیش دارند و او باید در این پیکار بزرگ در کنارشان باشد. تصمیم می گیرد در شهر «ژوهانسبورگ» دفتر وکالت باز کند و از خانواده اش می خواهد تا به آفریقای جنوبی باز گردد.

از همین دوران به بعد است که گاندی و هواداران او دست به مبارزه های

برشور و پرسر و صدا می زند و هر سال بر آوازه گاندی در آفریقای جنوبی به ویژه در هند افزوده می شود. برخی از بازرگانان ثروتمند ساکن آفریقای جنوبی به پشتیبانی مالی از او می پردازند، بر درآمد دفتر وکالتش افزوده می شود و برای نخستین بار دست به انتشار یک نشریه ویژه هندیان به نام «نظر هندیان» می زند. در همین دوران است که با اندیشه های «راسکین» جامعه شناس و نویسنده انگلیسی در قرن نوزدهم آشنا می شود. به ویژه کتاب «تا این آخرین» او سخت بر او اثر می گذارد به طوری که بعدها در زندگی نامه اش می نویسد: «این کتاب مرا مسحور و زندگیم را دگرگون کرد.» گاندی نزدیکی های بسیار میان باورهای مذهبی خود و اندیشه های «راسکین» می بیند و عقایدش استوارتر می شوند. نویسنده انگلیسی خود را در خدمت جامعه می داند و نیک بختی خود را در نیک بختی جامعه می بیند. «راسکین» کار بادست، زندگی ساده و به ویژه زندگی پر از تلاش کارگران و دهقانان را ستایش انگیز می خواند و زندگی با ارزش را سرشار از تلاش و مبارزه می شناسد.

نه تنها روزنامه «نظر هندیان» در سال ۱۹۰۴ به همت گاندی بنیادگذاری می شود بلکه در همان سال وی به اقدام بزرگ دیگری نیز دست می زند. گاندی برای نخستین بار برای خود و هوادارانش یک پایگاه یا ستاد پدید می آورد و آن را «اشرام» می نامد. بعدها «اشرام» های گاندی که در هند پدید می آیند در سراسر جهان مشهور می شوند. در این زمان گاندی سی و پنج سال دارد. هر سال تجربه های تازه و گرانبهایی در شیوه مبارزه به دست می آورد، روش های سیاسی - اجتماعی وی راه تکامل می پیمایند. بر شمار هوادارانش افزوده می شود و هر سال آوازه اش در آفریقای جنوبی و در میهنش هند گسترده تر می شود. بنیادگذاری روزنامه و برپاداشتن «اشرام» نیروی سازمان دهی و قدرت تشکیلاتی گاندی را نمایان می سازند وی از همان آغاز می

گویند که درهای «اشرام» (صومعه یا خانقاه) بر روی همه باز است. در این «کوی هندیان» مسلمان، مسیحی، هندو و زردشتی کنار یکدیگر زندگی می‌کنند. در چنین جامعه یا «هکده» است که هرکس باید بکوشد تا پیشه یا هنری بیاموزد، دستورهای مذهبی را با قدرت هرچه بیشتر به اجرا بگذارد و اعضای آن با زراعت و با زحمت خود بتوانند زندگی خود و فرزندان را اداره کنند.

بارقه‌های رهبری

در سال ۱۹۰۶ گروهی از بومیان سیاه پوست آفریقا به نام «زولو» بر ضد سفیدپوستان دست به شورش می‌زنند. این بار نیز گاندی از منافع امپراتوری انگلستان پشتیبانی می‌کند. وی از هوادارانش می‌خواهد که به زخمی‌های این شورش یاری برسانند. از آنجا که سفیدپوستان اعتنایی به زخمی‌های سیاه پوست ندارند و آنان را رها می‌کنند تا بمیرند گاندی و هواداران به یاری بومیان زخمی می‌شتابند. گاندی پس از دیدن زخمیان بسیار و به ویژه بی تفاوتی سفیدپوستان نسبت به این درماندگان مجروح به سختی متأثر می‌شود. در جریان همین شورش است که انقلابی روانی و تکانی فکری در او پدید می‌آید که تا پایان عمر رهایش نمی‌کند. تصمیم می‌گیرد که سراسر زندگی خود را در راه خدمت به درماندگان، بی‌پناهان و رها شدگان بگذارد و هرگز جز به این خدمت بزرگ و انسانی نیاندیشد. گاندی مصمم است تا تمام لذت‌های زندگی و خودخواهی‌ها را کنار بگذارد و تا جایی پیش می‌رود که سوگند یاد میکند دیگر تا پایان عمر با همسرش هم بستر نشود و از لذت جنسی به طور کامل چشم‌پوشی کند. در این زمان می‌گوید هم بستر شدن با همسر فقط باید به منظور تولید فرزند باشد. دستورهای مذهب هندو که از دوران کودکی و نوجوانی در مغزش ریشه دوانیده بودند در فکرش بازتاب تازه و برجسته‌ای می‌یابند و معنای جدیدی به خود می‌گیرند. با شدت و نیروی بیشتری از هوا

دارانش می خواهد تا به اصل بزرگ «بی آزاری» یا «آهیمسا» عمل کنند. اصل بزرگ دیگر مذهب هندو «خویشتن داری» یا «برهماچاریا» را شعار زندگی سازند. اما برای بزرگترین فرمان زندگی و دستور کار در مبارزه های سیاسی، گاندی خود واژه ای اختراع می کند و آن را «ساتیا گراها» می نامد. این واژه که بعد ها جهانی می شود به معنای «استواری در راستی» یا «پایند حقیقت بودن» است که از آن معنای مبارزه بدون خشونت و زیر بار ظلم نرفتن نیز گرفته شده است. «مهنداس کرم چند» در سی و هفت سالگی به «گاندی» تبدیل می شود. همان گاندی که بعدها آوازه اش سراسر جهان را در بر می گیرد. همان گاندی که می گوید: «نیرومند ترین قدرتها در برابر نیروی اخلاقی به زانو در می آیند، در صورتی که این نیرو در راه دفاع از حقیقت باشد.»

و این است مبارزه

گاندی در گرد هم آیی ها، سخنرانی ها و نوشته هایش در روزنامه ها از هوادارانش می خواهد تا در مبارزه طولانی و دشواری که در پیش دارند خود را برای تحمل بزرگترین سختی ها و مرگ آماده سازند. چشمداشت پاداش نداشته باشند. در جریان مبارزه هرگز راستی و درستی را فدای پیروزی نکنند. هدف رسیدن به راستی و درستی و وسیله نیز باید ابزارهای راستی باشد. در مبارزه هرگز دست به خشونت نزنند و اگر حریف ناتوان و درمانده شد گذشت و محبت نشان دهند. ایستادگی در برابر حریف یا مخالفان را با «عدم همکاری» بروز دهند و اگر در جریان مبارزه ناچار از نافرمانی شدند با خوشرویی مسئولیت را بپذیرند و همیشه آماده پذیرش سخت ترین مجازات باشند. در جریان مبارزه همیشه آماده سازش با حریف و کنار آمدن با او باشند و به جنبه های اخلاقی در روند مبارزه خود توجه کامل داشته باشند، برای آمادگی در روبرو شدن با گرسنگی به زندان رفتن، از دست دادن دارایی ها،

زن و فرزند و تحمل سختی ها، از راه روزه گرفتن، کم غذایی و ریاضت کشی خود را آماده سازند. هوس ها، میل ها و خواهش های بدنی را تا می توانند از خود برانند و کمترین اعتنایی به وسایل زندگی و آنچه به راستی مورد نیاز واقعی انسان نیست نداشته باشند. گاندی خود در عمل به هوادارانش ثابت میکند به آنچه می گوید اعتقاد دارد و خود نمونه کامل دستورهای مذهبی در عمل است.

در سال ۱۹۰۶ در بخشی از آفریقای جنوبی به نام «ترانسوال» از تمام هندیانی که بیش از هشت سال دارند خواسته می شود برای انگشت نگاری مراجعه کنند و باید «برگ شناسایی» بگیرند و همیشه آن را همراه داشته باشند. به هندیان هشدار می دهند اگر از این دستورها سرپیچی کنند زندانی یا از کشور اخراج خواهند شد. گاندی انگشت نگاری را ویژه آدم کشان اعلام می کند و به سختی به این تصمیم ها معترض می شود. وی به تلاش می پردازد تا از اجرای این دستورها جلوگیری شود. به رهبری گاندی گروهی ۳۰۰۰ نفری از هندیان تشکیل می شود و از هم میهنان خود می خواهد در مورد انگشت نگاری و گرفتن برگ شناسایی با دولت همکاری نکنند. برای جلوگیری از این تبعیض ها و فشارها به انگلستان سفر می کند. اما نتیجه ای نمی گیرد. در بازگشت تظاهرات آرام و بدون خشونت را رهبری می کند. اما پلیس گروه زیادی را بازداشت و زندانی می کند. گاندی نیز برای نخستین بار بازداشت و به دو ماه زندان محکوم می شود. زندان را جای مناسبی برای کتاب خواندن و اندیشیدن می یابد و «مشتی می شود». کتاب «نافرمانی مدنی» نوشته «تورو» فیلسوف و اندیشمند آمریکایی در قرن نوزدهم را می خواند و در روش های مبارزه استوار تر و هوشیار تر می شود. در جریان این مبارزه است که هوادارانش در عمل با شیوه به راه انداختن تظاهرات آرام، مبارزه بدون خشونت، سرپیچی از قانون، پذیرش مسئولیت رفتار خود تسلیم

شدن به یلس بدون اسادگی، پذیرش بازداشت، زندانی و تحمل سختی آشنا می شوند. مقام های دولتی به گاندی قول می دهند اگر هندیان برگ شناسایی خود را دریافت کنند آن را پس از مدتی باطل شده اعلام خواهند کرد. گاندی این قول را می پذیرد، بعد از دو هفته از زندان آزاد می شود و بسیاری از هندیان برگ شناسایی خود را دریافت می کنند. اما از انجام قول داده شده خبری نمی شود. گروهی از هندیان خشمگین به سختی به گاندی اعتراض می کنند و برای نخستین بار به او سوء قصد می شود.

در تابستان سال ۱۹۰۸ بیش از ۲۰۰۰ هندی تظاهرات آرام به راه می اندازند و برگ شناسایی خود را آتش می زنند. جریان این تظاهرات به شیوه ای گسترده در روزنامه ها بازتاب می یابد و سر و صدای فراوان بر پا می شود. گروه بسیار زیادی بازداشت و زندانی می شوند. زندانی بودن برای هندیان به جریانی افتخارآمیز تبدیل می شود. در این زمان در بخشی که در آن تظاهرات آرام جریان دارد از هر چهار نفر هندی یک تن زندانی است. در پاییز همان سال گاندی دوماه زندانی می شود. در آغاز سال بعد نیز بار دیگر برای بار دوم برای برقراری عدل و انصاف روانه لندن می شود. با او همدردی بسیار می کنند اما دست خالی او را باز می گردانند و در عمل سرکوبی هندیان و ستم به آنان ادامه می یابد. اما چرخ های شیوه مبارزه ای که گاندی اختراع کرده و نام ناشنیده «ساتیاگراها» را بر آن نهاده به چرخیدن افتاده و دوران تکامل خود را می گذرانند. این واژه در فرهنگ مبارزه های گاندی یعنی فدا شدن در راه حقیقت، مبارزه بدون خشونت، راه پیمایی آرام، بی آزاری در جریان مبارزه خویشتن داری و احساساتی نشدن در زمان تظاهرات، عدم همکاری با دولت قانون شکن و سرپیچی از پذیرفتن دستورهایی است که در شأن انسان شرافتمند و آزاده نیستند.

در سال ۱۹۱۰ گاندی یک «اشرام» دیگر را بنیاد گذاری می کند و آن را به

افتخار نویسنده و اندیشمند محبوب خود «مزرعه تولستوی» می نامد. این مزرعه دهکده مانند در واقع پناهگاه هواداران مبارز و خانواده های بی سرپرست آنان است در «اشرام تولستوی» مرد و زن و کودک به صورت جامعه ای کوچک زندگی می کنند. هرکس کار و پیشه ای دارد و همه اعضا در خدمت یکدیگرند. اعضای این جامعه به کشاورزی می پردازند، کودکان را آموزش می دهند و گاندی در عمل آنان را با اصول اندیشه های خود باورهای مذهبی و سیاسی آشنا می کند. این پایگاه تازه گاندی با پایتخت بیش از سی و سه کیلو متر فاصله دارد. هر روز گاندی در ساعت دو صبح بیدار می شود این فاصله را تا دفتر کارش پیاده روی می کند و به همان ترتیب باز می گردد.

در سال ۱۹۱۲ بنا به درخواست و اصرار فراوان گاندی یکی از پرآوازه ترین رهبران هند «گخله» به آفریقای جنوبی می آید تا از هم میهنان خود در این سرزمین دیدار کند. در این سفر پنج هفته ای به گفتگو با مقام های دولت نژاد پرست و ستمگر می پردازد و وعده هایی به او داده می شود که هیچکدام برآورده نمی شوند.

فرمانده سپاه کارگران

در بهار سال ۱۹۱۳ دادگاه عالی آفریقای جنوبی به اقدامی بسیار تحریک آمیز دست می زند. بنا بر رای این دادگاه، تمامی ازدواج های هندیان، مسلمانان و پارسیان (هندیان زردشتی و ایرانی تبار) غیر قانونی و بی اعتبار اعلام می شوند. فرزندان آنان از نظر قانون «بچه های حرام زاده» به شمار می روند. زن های صیغه نیز از حقوق مدنی محرومند و امکان دارد از کشور اخراج شوند. گاندی و هوادارانش دست به کار می شوند و به مبارزه می پردازند. گاندی کارگران هندی را در معادن به اعتصاب تشویق می کند

زنانی که در یک راه پیمایی شرکت کرده اند از معدنچیان ذغال می خواهند دست از کار بکشند و با اسلحه «عدم همکاری» بانژاد پرستان پا به میدان مبارزه بگذارند. معدن چیان به راه پیمایان مرد و زن می پیوندند و اعتصاب بالا می گیرد - کاری که هرگز در این سرزمین سابقه و مانند نداشته است. اعتصابیان محل کار و زندگی خود را ترک می گویند و به سوی پایگاه گاندی یا «اشرام» به راه می افتند. پلیس با خشونت بسیار دست به کار می شود. زنان و مردان بسیار بازداشت و زندانی می شوند. در این راه پیمایی عظیم و در این نخستین اعتصاب بیش از ۵۰۰۰۰ تن شرکت دارند و گاندی خود را فرمانده سپاه بزرگی از زنان و مردان ستمدیده می بیند. با زندانیان این راه پیمایی و اعتصاب با خشونت بسیار رفتار می شود. برخی از زنان و کارگران در زندان کشته می شوند. گاندی نیز به زندان می افتد. او را به زندان آدم کشان و جنایت کاران می اندازند. برای نخستین بار لباس و کالت از تن به در می کند و تن پوش سنتی هند را می پوشد. از این زمان تا پایان عمر لباس مشهور خود را بر تن خواهد داشت - تن پوشی که در سراسر جهان نماد یا مظهر هند می شود.

در آغاز سال ۱۹۱۴ کارگران سفید پوست راه آهن دست به اعتصاب می زنند. در این زمان گاندی دست به کاری شگفت انگیز و باور نکردنی می زند. از هوادارانش می خواهد تا دست از مبارزه و اعتصاب ها بردارند و آرامش را بازگردانند. وی چنین استدلال می کند که بنا بر سنت «ساتیا گراها» یا «مبارزه آرام و بدون خشونت» زمانی که حریف ناتوان می شود و با اوضاع سخت روبرو است نباید او را نابود کرد. گاندی از هواداران خود می خواهد تا در روش مبارزه خود به ارزش های اخلاقی چون جوانمردی، گذشت و انصاف توجه کنند. وی می گوید هرگز حریف را نباید لگد مال کرد، درهای صلح و آشتی همیشه باید باز باشند و در جریان مبارزه همیشه باید به راه حل های آشتی جویانه و مسالمت آمیز توجه داشت. راه حلی که شرف و افتخار هر

دو سوی دشواری آسیبی نبیند.

این اقدام بزرگوارانه و بی مانند گاندی نقشی عظیم و کوبنده از خود برجا می گذارد. گذشت های باور نکردنی رهبری که هوادارانش را به سختی به مجازات رسانیده اند در روزنامه ها بازتابی بسیار گسترده می یابد. این خبر در انگلستان و در هند پخش می شود و از گاندی ستایش بسیار می شود. حتی مقام های ستمگر و نژاد پرست آفریقای جنوبی نمی توانند از تحسین و شگفتی خودداری کنند. آوازه گاندی در آفریقای جنوبی، انگلستان و هند بیش از پیش بالا میرود و روش های او در مبارزه های بدون خشونت و راه و رسم او در عدم همکاری با دولت کنجکاوی و شگفتی بسیار می آفریند.

پس از مدتی بار دیگر تور راه پیمایی ها و اعتصاب های معدنچیان هندی به رهبری گاندی داغ می شود. گروهی از زنان هند با بی باکی تمام دست به قانون شکنی می زنند. زیرا بدون اجازه از مرز ایالتی می گذرند، به محل کار معدنچیان ذغال می روند و از آنان می خواهند تا دست از کار بکشند. بیش از ۵،۰۰۰ کارگر و زن علیه قانون هایی که برضد آسیایان تصویب شده اند به یک راه پیمایی پنجاه و هفت کیلو متری می پردازند. گاندی نیز به این راه پیمایی آرام پیوسته و آن را رهبری می کند. راه پیمایان به سوی پایگاه گاندی رهسپار می شوند. رهبر این سپاه آواره و دور شده از خانه و کاشانه تاب و توان پذیرایی از ۵،۰۰۰ نفر را ندارد. چنین می پندارد که در جریان این راه پیمایی تمامی شرکت کنندگان از سوی پلیس زندانی خواهند شد و در آنجا دست کم مکانی و نانی برای ارتش گرسنه او پیدا خواهد شد. اما مقام های پلیس فکر گاندی را می خوانند و او را از رسیدن به آرزویش محروم می کنند. تمامی اعتصاب کنندگان به کار اجباری محکوم می شوند. اما خبرهای مربوط به این اعتصاب و راه پیمایی نیز بار دیگر سرو صدای بسیار به راه می اندازد و بسیاری از کشورها به تندی دولت آفریقای جنوبی را به باد انتقاد می گیرند. نژاد

برستان آفریقا به باچار کوناہ می آند. از شدت برخی از نبیض های بزرگ کاسته می شود. میزان مالیات سالانه کارگران ہندی یابین می آید و براعتبار ہندیان افزوده می شود.

کارنامہ درخشان در قارہ سیاہ

گانڈی در آفریقای جنوبی زندگی می کند و از آنچه در کشورش می گذرد آگاهی های درست و ژرفی ندارد. وی کہ برای یک سال وکالت بہ آفریقا آمدہ بود در طول این مدت دراز دست بہ مبارزہ های پایان ناپذیر می زند، از جامعہ ستمدیده ہندیان دفاع می کند، راہ پیمایی ها و اعتصاب های بسیار بہ راہ می اندازد و بارہا زندانی می شود. در یکی از این زندانی شدن ہاست کہ با خشونت و سخت گیری بسیار با او رفتار می شود و جانش سخت بہ خطر می افتد. گانڈی در این دوران بیست سالہ، آفریقای جنوبی را در واقع بہ آزمایشگاہ بزرگ اصول اندیشہ هایش تبدیل می کند و خود نیز در این جریان نکتہ های بسیار می آموزد. روش های مبارزہ و شیوہ کار برد آنها را می آزماید و خود در پایان کار «پولادآبدیدہ» می شود. گانڈی در دوران زندگی در آفریقای جنوبی کتاب «ہندسواراج» (خودمختاری ہند) را می نویسد نوشتار «دفاع سقراط»، «مرگ سقراط» و برخی از آثار «راسکین» و افلاتون را ترجمہ می کند.

گانڈی از راہ انگلستان رہسپار ہند میشود. جای این رہبر بی جانشین در آفریقای جنوبی خالی می ماند. ہندیان بہ سپاہی می مانند کہ بی سردار ماندہ اند. گرچہ گانڈی راہ مبارزہ را بہ آنان آموختہ است اما رہبر دیگری از میان ہندیان آفریقای جنوبی بر نمی خیزد.

«روح بزرگ» در هند

گانندی در راه بازگشت از آفریقای جنوبی ابتدا به لندن می رود. در انگلیس به دیدار یکی از بزرگترین رهبران سیاسی هند «گخله» می شتابد و با او به گفتگو می پردازد. گانندی با ستایش بسیار به این مبارزه سیاسی می نگرد و او را استاد و راهنمای خود می داند. در آغاز سال ۱۹۱۵ به هند باز می گردد. در این زمان چهل و پنج سال دارد و داستان تلاش های بیست ساله اش در آفریقای جنوبی وی را در میان مبارزان و مردم پرآوازه ساخته است. به مانند قهرمان از او استقبال می شود. بسیاری او را پیشوای آینده مردم هند می دانند. در همین زمان با فیلسوف بلند پایه و شاعر بزرگ هند «تاگور» دیدار می کند. این اندیشمند هندی به خاطر دریافت جایزه نوبل در ادبیات در جهان پرآوازه است. با آن که گانندی و تاگور دو شخصیت بسیار گوناگونند اما با ستایش بسیار به یکدیگر می نگرند. فیلسوف هندی لقب «مهاتما» را بر روی گانندی می گذارد. این لقب که به معنای «روح بزرگ» است برای گانندی نامی جهانی می شود و در سراسر دنیا او را به نام «مهاتما گانندی» می شناسند. گرچه گانندی این لقب بخشی عظیم را به دلیل فروتنی بسیارش خوش ندارد اما واژه «مهاتما» همیشه بر زبانها خواهد ماند. «تاگور» که هوادار علم، دانش، فرهنگ و تمدن اروپایی است با برخی از جلوه های گانندی چندان همراه نیست. ریاضت کشی ها و مخالفتش را با تمدن و صنعت غرب نمی پسندد و برخی از جلوه های مبارزه به روش گانندی را نوعی خشونت می داند. گانندی گرچه با جنبه هایی از علم و فرهنگ اروپا سازش دارد اما آثار منفی تمدن و صنعت اروپایی را در هند خوش ندارد.

گانندی پس از بازگشت به هند به سفارش مبارز محبوبش «گخله» مدتی دست به کوشش های سیاسی نمی زند. اما بنا بر یکی از اصول بزرگ زندگی